امیرکبیر و مصدق و نخبه کشی؟

مهربانی، بهنام

بعضی از جامعه‏شناسان به مردم ایران صفت نخبه‏کشی داده‏اند و معتقدند که در کنار تمام خصوصیات خوب ایرانیان آن‏ها نخبگان و قهرمانان‏شان را در میانه‏ی میدان تنها گذاشته و فراموششان می‏کنند، اما این لقب بیش از آن که برازنده‏ی مردم باشد،شایسته‏ی کسانی‏ست‏ که خود را روشنفکر و مرجع فکری جامعه می‏پندارند؛در زمانه‏یی که‏ اغلب کشورها سعی در ساختن الگوهای پوشالی و قهرمانان دروغین‏ دارند،روشنفکران ما بی‏توجه به اسوه‏های این سرزمین با آسمان و ریسمان یافتن قهرمانان تاریخ‏شان را کوچک جلوه می‏دهند.

از معرفی امیر کبیر به عنوان عامل ارتجاع،مستبد و در مقابل‏ یاد کردن ناصر الدین شاه به عنوان اولین فردی که گام در راه‏ مدرنیزه کردن ایران برداشته،بگیرید تا تهمت‏ها و حرف‏های بی‏پایه و اساس در مورد دکتر مصدق.روزی او را عوام فریب نامیده و روز دیگر می‏گویند که او به دموکراسی اعتقادی نداشته بلکه از سر ضرورت به‏ آن تن داد،با این که مدارای مصدق با مخالفان و دشمنانش نه به دلیل‏ اعتقاد به حقوق مردم بلکه به سبب خاستگاه اشرافی اوست،از همه‏ مضحک‏تر هم این که مصدق عامل انگلیسی‏ها و خود مسبب کودتای‏ 28 مرداد بود!از همه دردآورتر این که مطبوعات ما هم با توجیه شنیدن‏ نظرات مخالف اقدام به چاپ هر فحش‏نامه و مطلبی که ناشی از کینه‏های شخصی‏ست،می‏کنند.گویند هر انسانی که به درجه‏ی‏ بالایی از محبوبیت برسد و گام‏های بزرگی در راه خدمت به ملت‏ بردارد،لاجرم دشمنان زیادی هم پیدا خواهد کرد،با مروری بر تاریخ‏ جهان به این واقعیت ایمان می‏آوریم،گاندی رهبر استقلال هند در حالی که مخالفانش عرصه را بر او تنگ کرده بودند،توسط یک هندوی‏ افراطی کشته شد،مارتین لوترکینگ که علیه تبعیض نژادی مبارزه‏ می‏کرد به وسیله‏ی یک هم‏وطنش به قتل رسید و به این فهرست‏ می‏توان اسامی دیگری چون آبراهام لینکلن،جان اف کندی و...را اضافه کرد.

زنده‏یاد مصدق هم جدای از این جبر تاریخی نیست،برخی از این‏ حملات ناجوانمردانه از سر بی‏اطلاعی و بعضی دیگر با هدف‏ خدشه‏دار کردن مفاخر ملی سرزمین ماست.برای برخی از اسطوره‏ و الگو خوب است به شرط این‏که ایرانی نباشد،در سخنان و نوشته‏هایمان از گاندی و ماندلا بت می‏سازیم،سیاست مبارزه‏ی منفی‏ گاندی را ارج می‏نهیم،اما هیچ‏گاه به موازنه‏ی منفی مصدق که دست‏ بیانگان را از کشور کوتاه و به چپاول آن‏ها پایان داد،اشاره نمی‏کنیم.

از این دم می‏زنیم که دموکراسی با خصوصیات جامعه‏ی ایرانی‏ ناسازگار است.اما هیچ‏وقت نمی‏گوییم که در دوران نخست‏وزیری‏ مصدق،ملت مردم سالاری را تجربه و از آن حمایت کردند؛از وابستگی‏ شدید درآمدهای کشور به صادرات نفت گلایه می‏کنیم،ولی تا حالا بررسی نکرده‏ایم که چه‏گونه دولت دکتر مصدق کشور را بدون نفت‏ اداره کرد و صادرات آن‏هم از وارداتش پیشی گرفت.

اگر امروزه روزگار امیر کبیر برای عده‏یی دور می‏نماید،اما هستند بسیاری که ناظر و شاهد زمانه‏ی مصدق بوده‏اند و هنوز قلب‏های‏ اکثریت ایرانیان به یاد امیر کبیر و مصدق می‏تپد.

آری پنجاه سال برای فراموش کاری و قلب واقعیت کمی زود است‏ و در آخر بخشی از سروده‏ی شادروان اخوان ثالث درباره‏ی دکتر مصدق:

ای نادر نوادر ایام‏ کت فرّ و بخت یار نیامد دیری گذشت و چون تو دلیری‏ در صف کارزار نیامد